

جلسه 6

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین».

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِیْنَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَّا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا».

رسیدیم به فرق بین استصحاب قهقرای و استصحاب مصطلح. فرقی که معمولاً همه‌ی بزرگان بیان فرمودند این هست که در استصحاب مصطلح زمان متیقن سابق است و زمان مشکوک لاحق است. قبلاً می‌دانسته وضو داشته الان شک می‌کند. قبلاً عدالت او محرز بوده الان شک می‌کند. قبلاً فلان حکم بوده الان شک می‌کند. اما در استصحاب قهقرای متیقن متأخر است و مشکوک متقدم است برعکس آن‌جا، مثل این‌که الان می‌داند زید عادل است اما نمی‌داند سابقاً هم عادل بود یا نه؟ و خبری که از او نقل می‌شود مال سابق است. و یا این‌که مثال رایج آن در الفاظ؛ الان این لفظ در عرف ما، در لغت ما مثلاً در لغت معاصر یتبادر منه فلان معنا، اما نمی‌دانیم در آزمون‌های سابقه، زمان ائمه علیهم السلام آیا همین معنا بوده یا نبوده؟ متیقن متأخر است، معاصر است. مشکوک متقدم است؟ این فرقی است که بین این دو استصحاب وجود دارد.

محقق خوئی راجع به قاعده مقتضی و مانع که فرق آن بیان شد می‌فرمایند بحث آن در آینده خواهد آمد. بحث این‌که حجت است یا حجت نیست و هم‌چنین قاعده یقین را می‌فرمایند این هم بحثش در آینده خواهد آمد. اما نسبت به این استصحاب قهقرای همین‌جا یک چند سطر مطلب بیان می‌فرمایند. البته معمولاً در باب علامات حقیقت و مجاز این بحث آن‌جا مطرح می‌شود که و یا در باب حجیت ظواهر.

مطلبی که این‌جا ایشان می‌فرمایند این هست که این استصحاب قهقرایی هیچ‌جا حجت نیست الا در باب الفاظ و وجه عدم حجیت آن هم این است که به ادله استصحاب نمی‌توانیم تمسک کنیم برای حجیت آن چون دلیل استصحاب؛ صریح در این است که متیقن متقدم است و مشکوک متأخر است. فرموده: «لأنّك كنت على يقين من طهارتك فشككت»، این حالا فرمایشات ایشان را فعلاً نقل می‌کنیم تا حالا بعد شاید تعالیقی باشد این‌جا. پس ما، ولی در این‌جا که عکس است. صریح دلیل استصحاب دلیل تبعدی و شرعی‌اش این است: «كنت على يقين من طهارتك فشككت» پس بنابراین در جایی که «لم اكن سابقاً على يقين» حالا علی‌یقین هستم و شک می‌کنم سابق هم بوده یا نه؟ این‌جا را این ادله شامل نمی‌شود.

بنائی هم از عقلاء یا متشرعه نداریم بر این‌که در این موارد که الان یقین به یک چیزی دارند نمی‌دانند سابق این‌جور بوده یا نه؟ و شک می‌کنند، هیچ قرائنی، دوالی، دالی بر این نیست که قبلاً هم بوده؛ بنا نمی‌گذارند که قبلاً هم این‌جوری بوده، بله، فقط یک‌جا این معنا را عقلاء دارند و آن در همان الفاظ است و حالا شهید صدر جمل را هم اضافه فرموده. اگر یک واژه‌ای الان می‌دانیم فلان معنا را دارد یا یک جمله‌ای این مفاد را دارد، ظهور در این مفاد دارد و نمی‌دانیم سابقاً این‌جور بوده یا نبوده؛ این‌جا می‌فرمایند که استصحاب در این‌جا حجت است که معنای فعلی را بکشانیم به قبل؛ بگوییم قبل هم همین‌جور بوده و برای حجیت این به دو دلیل کانه استدلال می‌کنیم.

دلیل اول بناء عقلاء است که در عقلای عالم این‌چنین است. فلذا است که اگر سجلاتی، وقف‌نامه‌هایی، وصیت‌نامه‌هایی؛ این‌ها باشد مال قرون سابقه، الان الفاظش را همین‌جوری که حالا می‌فهم معنا می‌کنم. بنا می‌گذارم؛ همین معنایی که ما الان می‌فهمیم سابقاً هم، هزار سال پیش هم همین بوده و این بنا فی مرئی و منظرأً من الشارع است، بوده و شارع ردع نکرده از این...

س: از کجا می‌دانیم بوده؟

ج: بله؟

س: باز محتاج به خود همین است دیگه، آن موقع بوده از کجا می‌دانیم بوده؟

ج: آن دیگه آدم وجدانش همین است که اگر غیر از این بود همان علّائی که مرحوم شهید صدر در بحث سیره و کشف سیره بیان فرموده که اگر جور دیگری بود، یک علّائی چیزی از آن روشن می‌شد یک جایی فلان، س: نه آخه توی برخی از امور همین‌طور هست؟؟

ج: حالا من الان که نمی‌خواهیم مناقشه کنیم. داریم استدلال را بیان می‌کنیم.

دلیل دومی که اقامه کردند کأنّ یک دلیل إنّی است یا یک قضیه قیاس استثنائی است که اگر این استصحاب حجت نباشد یک تالی فاسد دارد «لأنّسد باب الاستنباط علینا» و حال این‌که این تالی فاسد باطل قطع داریم که این جور نیست باب... مُنسد نیست باب استدلال و استنباط بر ما و این نمی‌شود الا به این‌که این استصحاب حجت است چون آن الفاظ که ما الان نگاه می‌کنیم خب توی عرف ما، لغت ما ما الان معنایش این است در عرف عرب این‌ها؛ اما سابقاً این جور معنایش بوده، این جور نبوده؟ نمی‌دانیم. جز استصحاب و این‌که بگوییم قبلاً هم همین جور بوده راهی دیگری ندارد. این را از دست ما بگیرید دیگه هیچی، راه استنباط بسته می‌شود. پس اگر این استصحاب نباشد «لأنّسد طریق الاستنباط علینا و التالی باطل بالضرورة فالمقدم مثله» که بگوییم استصحاب حجت نیست. این بیانی است که در این جا دارند.

مرحوم شهید صدر هم قدس سره در آن استدلال اول که بناء عقلاء باشد با استاد شریک هستند، او هم قبول دارد ایشان که بناء عقلاء هست بر این مسئله. و اضافه می‌فرمایند به این‌که اگر شما به آن اعصار نگاه کنید؛ معاصرین ائمه علیهم السلام یا، آن‌ها از دو حال خارج نیستند مثلاً به کتاب و سنت و حرف‌های ائمه و فلان و این‌ها استدلال ...، ائمه سابق؛ این‌ها استدلال می‌کردند. یا نقل که می‌فرمودند ائمه، حالا مثلاً به خصوص ائمه متأخر؛ این‌ها یا شک می‌کردند. توجه داشتند لعلّ آن موقع معنای دیگری داشته و حالا یک معنای دیگری داشته باشد. یا زاحل و غافل بودند از این جهت، هر کدام این‌ها باشد اثبات می‌شود حجیت این، اگر توجه داشتند و عمل می‌کردند خب بما أنّهم متشرعون؛ خود این ثابت می‌شود که این درست است. این استصحاب درست است چون بما أنّهم متشرعون این کار را می‌کردند. حالا علاوه بر این‌که حالا این جهتش را هم بگذاریم کنار؛ بالاخره در مرئی و منظر معصوم بودند و گفتند نه، حق ندارید.

دو؛ این که اگر هم زاحل بودند خب ائمه باید رفع این زحول و این اشتباه را می فرمودند، در مرئی و منظرشان است. دارند خطا می روند، راه نادرست می روند، کتاب و قرآن را نباید این جور که الان معنا می شود معنا کرد. فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نباید این جور معنا کرد و هکذا. پس معلوم می شود شرعاً حجت است. خب این فرمایش مصباح و مازاد علیه در بحوث و آن تلمیذ معظم ایشان. عرض می کنیم حالاً این جا یک جهاتی است که باید در آن تأمل بشود.

یکی این که فرمودند این استصحاب قهقرای برای حجیتش نمی توانیم استناد کنیم به ادله، به روایاتی که بعد می آید چون در این روایات صریح است به قول ایشان فرموده «صریح فی تقدم متعلق (یا) لأنک کنت علی یقین من طهارتک فشککت». خب این اولاً این است که شما یک دانه روایت؛ از آن روایت این جور است. خب بقیه اش چی؟ فابن علی الیقین، خب من الان یقین دارم. فابن علی الیقین چه برای ما مضمی چه برای ما یأتی چه برای حال، یا «إن الیقین لا ینقض بالشک»، تعلیل شده، حالا همین بعضی هایش که می شود یک خرده؛ ولی بعد تعلیل فرموده؛ لأنّ الیقین لا ینقض بالشک» یقین نقض شدنی به شک نیست. البته اگر نفی بخوانیم نه نهی باشد. پس بنابراین این مقدار که آن فقط این چنینی است این حتماً ناقص است این بیان، باید یکی یکی آن روایات را محل کلام قرار داد و ببینیم که آیا شامل می شود، شامل نمی شود؟ همان جور که در قاعده یقین و شک ساری بعداً بحث شده که آیا این روایات شامل قاعده یقین می شود یا نمی شود؟ خب بعضی ها آن جا قائل شدند می شود مثل محقق سبزواری گفته آره، قاعده یقین هم از توی آن در می آید. یکی ممکن است بگوید ما از این روایات سه تا قاعده می فهمیم، چهارتا قاعده می فهمیم.

و ثانیاً اگر شما این جور می خواهید به این تکه تأویل کنید، اعتماد بفرمایید، خب «لأنک کنت علی یقین»، پس باید بفرمایید استصحاب در جایی حجت است که یقین تو هم صادق باشد. و حال این که خود شما و بزرگان؛ همه قائل نیستند. اگر یقین و شک مع باشد. همین الان یقین می کنم سابقاً این جور بوده و حالا شک دارم آن که بود ادامه دارد یا ندارد؟ لازم نیست زمان یقین؛ زمان متیقن باید سابق باشد. اما زمان یقین که لازم نیست قبل باشد و حال این که ظاهر روایت چیه؟ «لأنک کنت علی یقین من طهارتک فشککت». خب هر جور این را جواب می دهید آن جا، می گوید این از باب مثال بوده، چه بوده، این جور جواب می دهید. خب همین! راجع به این هم همین جور، این که متیقن تو هم سابق

بوده، همین طور که یقینش سابق بوده متیقن هم سابق بوده ممکن است از باب این است که مورد سؤال این جوری بوده،
«انما العبرة بعموم الجواب»...

س: البته موارد الغاء خصوصیت ملازمه‌ای ندارد که شما بفرمایید که اگر این جا را الغاء خصوصیت کردی به همان بیان
آن جا هم باید همان طوری الغاء خصوصیت کنی، ملازمه این چنینی وجود ندارد توی موارد الغاء خصوصیت و امثال
این ها.

ج: چرا؟

س: نه دیگه، ممکن است این جا را بگویند چون، این ها همه از یک سنخ هستند دیگه

ج: چه سنخی؟

س: سنخ استصحاب هستند همه شان

ج: نه، اگر شما جمود بر لفظ می کنید نه، ببینید؛ دقت بفرمایید.

س: نه،؟؟ موارد الغاء خصوصیت ملازمه ندارد

ج: نه، پس باید نه...

س: ممکن است من نسبت به این فرد

ج: داریم می گوئیم کاستی استدلال را می گوئیم. اگر جمود بر لفظ می کنید پس....

س: کاستی درست است که

ج: اما اگر جمود نمی خواهید بکنید خب باید پس باید بیان بکنید که ما از؟؟ آن جهت رفع ید می کنیم از این جهت
نمی توانیم بکنیم به یک وجهی مثلاً شما بگویید. وجه هم هست، مثلاً چه وجهی؟ وجه این که «ما کان یدوم» هست و
ممکن است این روایات ناظر به همین مطلبی باشد قد یدعی؛ چون در ذهن عرف هم این جوری است بگوید خب بر این
اساس دارد می گوید. اما «ما وُجد کان» «ما کان موجوداً کان سابقاً» این که نیست. بله، چیزی که دیدیم هست این تا
رافعی نیاید، مانعی نیاید همین استمرار دارد دیگه

س: ما عرض مان به محضر شما این است که این کاستی استدلال درست می‌فرماید هست. اما این که بفرماید که هر طور این را جواب بدهیم به نفع؟؟

ج: نه، هر جور حالا

س: می‌خواهم بگویم

ج: فعلاً نه، فعلاً در مقام کاستی هر جور....

س: کما این که شما هم قبل و آخرش همین طور قائل می‌شوید. می‌گویید آقا؛ این جا الغاء خصوصیت می‌کنیم نسبت به این موارد این طور که شک و یقین هم‌زمان حاصل می‌شود ولی نسبت به قاعده یقین الغاء خصوصیت نمی‌کنید.

ج: نه، کاستی.

س: عرض من این است که این جور نمی‌شود؟؟

ج: کاستی را این جور بیان می‌کنیم که آن شخص کسی که برایش استدلال می‌شود قانع نمی‌شود. می‌گوید این جوری است. همان جوابی که آن جا می‌دهی ممکن است این جا هم باشد. پس باید این را باز بکنیم. این یک مطلب. خب پس این که،

دو: این که در مورد بحث ما یعنی آن مورد استثناء که می‌گوییم آقا؛ هیچ جا به این دلیل نمی‌شود تمسک کرد، هیچ جا الا استصحاب در باب لغات و جمل. آن جا می‌شود ولی آن جا هم دلیلش این روایت نیست چون همان طور که گفتیم این روایات می‌گوید باید متیقن سابق باشد مشکوک لاحق باشد.

اشکال این است که نه، ما لازم، در همین موارد لغت می‌توانیم به همان استصحاب مصطلح تمسک کنیم. بنابراین که ما استصحاب را اماره بدانیم. یا مثبتات امارات را در موارد خفاء واسطه حجت بدانیم اصول را.

توضیح مطلب این است که همان طور که در تبادر و آن جاها گفته شده؛ این جوری می‌توانیم بگوییم، می‌گوییم که آقا؛ معنای این واژه الان این است. مثلاً اسد، اسد یعنی الان این، در لغت عرب یعنی شیر، توی روایات مثلاً دارد «لا تصل فی وبر الاسد»، نمی‌دانیم این اسد آن موقع هم همین بوده یا نه؟ خب این جا می‌توانیم همان استصحاب متعارف را انجام بدهیم نتیجه بگیریم که معنای آن موقع هم همین بوده، و آن این است که این اسد در زمان ائمه علیهم السلام یک معنایی

داشته یا نداشته؟ داشته، استعمال شده دیگه، یک معنی از آن اراده شده می‌دانیم. استصحاب می‌کنیم ثبات آن معنا را یا عدم تغییر آن معنا را، خب اگر آن معنا تا به امروز تغییر پیدا نکرده لازمه‌اش چیه؟ لازمه‌اش این است که همین است. یا اصالت و عدم نقل که در کلمات هست روحش همین است دیگه، نقل نمی‌دانیم شده یا نه؟ خب اول که نقل نشده بود. همان عدم نقل سابق را؛ متیقن سابق است. استصحاب می‌کنیم تا حالا، می‌گوییم همین‌طور نقل نشده، نقل نشده، خب اگر این معنا سابق نبوده؛ الان معنایش این است پس نقل شده دیگه، لازمه عدم نقل این است که همین معنا بوده قبلاً. بنابراین این مواردی که استصحاب قهقرایی اسم آن گذاشته می‌شود و می‌گوییم حجت نیست این‌جا پس به استصحاب نمی‌توانیم، اگر حرفیاً می‌خواهیم بگوییم به این شکل یعنی حالا را بکشانیم به قبل؛ ولی اگر بخواهیم بگوییم چی؟ بخواهیم بگوییم چون مثل یک استعاره‌ای است. حتی بعضی گفتند استعاره... مثل شیخ در فرائد فرموده به این می‌گویند استصحاب مجازاً، استصحاب قهقرایی مجازاً چون همراه خودمان نمی‌بریم تا قبل که، ما که قبل نبودیم که همراه خودمان باشد. اگر بخواهیم به معنای لغوی استصحاب هم نگاه کنیم. اگر اصطلاحی هم بخواهیم نگاه کنیم ابقاء ما کان است به نظر ایشان.

س: لغوی هم قبول کردیم؟

ج: نه دیگر با ما همراه که نیست استصحاب.

بنابراین نمی‌توانیم.... همین‌طور که ایشان قبلاً خودشان هم بیان فرمودند اگر بگوییم استصحاب اماره هست مثبتات آن فرمودند حجت می‌شود، خودشان فرمودند در آن قبلاً در همین صفحات قبل ایشان فرمود....

س: آقا عدم نقل اصل مثبت آن واجب است....

ج: فرمود که بله ببخشید «فإنَّ كونَ متیقناً فی الآن السابق أمارهٌ علی بقاءه و مفیده للظن النوعی، فیکون الاستصحاب کسائر الأمارات المفیده للظن النوعی، و یكون المثبت من حجةٍ أيضاً علی ما هو المعروف بینهم، و إن کان لنا کلام فی حجة الاستصحاب المثبت حتی علی القول بکونه من الأمارات».

س: ??? فرمایش شما هم درواقع اصل مثبت بودن ??? واضح است که عدم نقل را استصحاب می‌کنیم، عدم نقل را،

همین‌طور نقل نکرد نکرد تا الان پس لازمه‌اش اثبات این وجود است ...

ج: آره، یعنی معلوم می‌شود همین معنا قبلاً بوده ...

س: بله، یعنی اثبات می‌شود آن‌که عدم نقل پیدا کرده حالا همین هم هست، این اصل مثبت آن واضح است. اما اثرات ثبات، یکی اثرات ثبات را می‌گوید ثبات یعنی عدم التّغییر و عدم النّقل یعنی همان معنای عدم النّقل است اثرات ثبات، یعنی ثبات یعنی عدم التّغییر ..

ج: بله معنای... معنای ایجابی است آن معنای منفی است ...

س: حالا اگر معنایش ایجابی است خود اصالة ثبات یعنی این‌که آن معنایی که موجود بوده را ...

ج: این را هم البته اضافه کنیم می‌دانید مشترک نیست، چون لازمه‌اش این است. یعنی بله ثبات توی معنا دارد این معنا را هم الان پیدا کرده، در ادامه شده مشترک لفظی ...

س: می‌دانیم آن دوتا ندارد ...

س: بله دوتا که ندارد، می‌خواهیم همان را ...

ج: باید این را مفروض، جایی که ...

س: بله ما اصلاً ثبات را به همین معنا می‌کنیم. شما اصالة ثبات را به معنای نقل و تغییر نگیرید، اصالة ثبات را به معنای عین ذو مفهوم موجود بگیرید، این‌جا اصل مثبت آن به چه بیانی است؟

ج: نه لازمه‌ی ثبات او ...

س: این است که همین باشد ..

س: نه آخر لازمه‌ی ثبات عینیت ما موجود است، ثبات یعنی موجود، موجود عین قبلی است ...

ج: نه نه ثبات یعنی ...

س: عدم تغییر دیگر، ثبات یعنی همان ...

س: عدم النّقل درست است، عدم النّقل یعنی تغییر فقط نکرده؟

ج: ثبات یعنی استمرار دارد همان معنای قبل ...

س: ثابت است ..

س: نه اسعاف احسنت! استمرار دارد معنای قبل یعنی همین ..

ج: یعنی چی؟ این مفهومی با این یکی است؟ استمرار یعنی چی؟ یعنی در بستر زمان همین جور است ...

س: آقا وقتی من می گویم ثابتٌ ما کان موجوداً، ثابتٌ فی الحال، این جا می گوید لازمه اش ...

ج: اما معنایش می گوید این اسد یعنی شیر؟ معنایش این نیست که اسد یعنی شیر. بلکه آن معنا ثابت است این یک مفهومی است، این آن معنای قبل همین جور، آن معنای هم نمی دانم الان چی هست درست؟ آن معنای قبل که علی الاجمال بوده که من نمی دانم تفصیلاً چی هست؛ همین جور می گویم آن معنای مجمل که تفصیلاً نمی دانم هست هست هست هست تا حالا ...

س: همان که می گویم این است اصل مثبت است.

ج: پس می شود دیگر.

خب این به خدمت شما عرض شود که شاید بتوانیم حالا این یک مطلب، مطلب دیگر این است که به این بیانی که ایشان فرمودند بگوییم اصلاً تمسک به استصحاب چه بنحو قهقرائی چه به نفع استصحاب مصطلح، برای موارد لغت دوری است. اگر بخواهد مستند فقیه استصحاب باشد دور لازم می آید. چرا؟ برای خاطر این که همین واژه هایی که در این احادیث اخذ شده، یقین و نقض و این ها، این ها به چه معناست؟ آن موقعی که صدر من الصادق علیه السلام همین معنایی بوده که الان، الان خب ان شاء الله بعداً خواهد آمد، خود شیخ در ماده ی نقض حرف دارند به خاطر این تفصیل قائل شده در استصحاب. برای خاطر تحلیل واژه ی نقض. خب اگر بخواهیم بگوییم همه ی این جمله ها معنایش همین است که الان می فهمیم بماذا به استصحاب، استصحاب حجیتش از کجا؟ از همین ها. این که این معنای این ها، معنای این ها همین است که حالا می فهمیم یتوقف بر استصحاب و حجیت استصحاب، حجیت استصحاب هم متوقف بر همین است.

س: مگر این که توی چهارتا واژه تلاش بکنیم ...

ج: بلکه مگر بلکه، اگر بخواهد مستند ما همین باشد این نمی شود.

و این ها قبل از شاهد بر این که اصلاً استصحاب مدرک این مسأله نیست این است که قبل از صدور این روایات و این ها، بلکه این ها بوده نه این که حالا بعداً پیدا شده این ها، به واسطه ی استصحاب پیدا شده. روشن است که این استصحاب تعبد

شرعی مستند این امور نیست و این مسأله یک مسأله‌ی مبتلابه همیشگی بوده، قبل از صدور این روایات هم بوده، پس معلوم می‌شود حجیت آن از یک جای دیگری است از تقیید نه از این روایات. و اما این بناء عقلاء که فرمودند مستند است، البته در خصوص الفاظ. این هم محل کلام است بین علماء؛ خب بله محقق خوئی مدعی بود مدار عقلاء هستند، شهید صدر هم قبول دارند و تعضید فرمودند. اما این بین فقهاء و اصولیین محل کلام است، بعض از تلامذه‌ی ایشان هم مثل محقق سیستانی در تبادر می‌گویند که نه، ما چنین بناء عقلائی را قبول نداریم که بناء عقلاء بر این باشد. و بعید هم نیست حق با این بزرگوار و امثال این بزرگوار باشد که واقعاً یک بناء عقلاء باشد که وقتی شک کردیم ...

س: موضوعش محقق شده ...

ج: که شک باشد، معمولاً در اثر قرائن و شواهد و کذا و این‌ها و لغوین می‌گویند و چه و فلان و این‌ها معمولاً شک نداریم، وثوق هست به این که همان معنا هست. بله یک جاهایی هم واقعاً شک می‌کنیم، حالا آن‌جاها که شک می‌کنیم بنا کجا بر این است که معنایش همین است؟ مثلاً در خز توی باب صلاه یادم می‌آید خز، الان فقهاء آن جا می‌گویند امروز خز می‌دانیم به چی می‌گویند، ولی ما نمی‌دانیم واقعاً خز قبلاً هم همین بوده یا نه و آن‌جا این که ما بگوییم حالا معنایش این است قبلاً هم همین بوده؟ این‌ها از تجمیع قرائن و خصوصیات و این‌ها بخصوص با توجه به بطئی تغییر در لغت، این‌ها آدم اطمینان دارد، وثوق دارد که همان معنا، معنا چی هست؟ با گاهی شواهد و قرائنی که کلام مناسبات با موضوعی که در کلام پیدا می‌شود این‌ها آدم بله یک جاهایی هم حالا شک می‌کند چی هست، به قول مرحوم شیخ می‌فرماید کلمه‌ی ماء که اوضح مفاهیمش شبهه‌ی حکمیه دارد، شبهه‌ی مفهومیه دارد. مثل این سیل‌هایی که می‌آید گاهی خیلی غلیظ است آدم شک می‌کند این چی هست؟ یا بعضی از چایی مثلاً، حالا چایی خیلی غلیظ نباشد، چایی اهوازی و این‌ها نباشد، چایی قمی باشد که خیلی، خب این‌ها آقای آشپخ جواد خدا رحمتش کند می‌گفت این‌ها آب است، قبول داشت که این ماء است، ماء مطلق است، چایی‌های خیلی کمرنگ می‌گفت ماء مطلق است.

س: با این بیان حضرت‌عالی آن افراد هم دیگر از کار می‌افتد دلیل انسدادی ایشان...

ج: بله ..

س: چون می‌فرمایید در عمده‌ی موارد ما اطمینان پیدا نمی‌کنیم.

ج: بله بله بله.

و اما آن دلیل بعد که فرمودند آن قضیه‌ی قیاس اقترانی یا استثنائی، قیاس استثنائی که اگر این استصحاب حجت نباشد «لا انسد طرق الاستنباط و التالی باطل و المقدم مثله». خب عرض می‌کنیم اولاً لا ینسد، به خاطر همین که خیلی جاها به خاطر این قرائن و خصوصیات و این‌ها معلوم است و ثانیاً حالا تازه معلوم نباشد لا ینسد، می‌شود ظن انسدادی. خب الان بعضی‌ها می‌گویند که خبر واحد اگر حجت نباشد انسداد پیش می‌آید دیگر؛ خب بعد می‌گویند آقا یا این که خبر ثقه حجت است، خبر عدل امامی یا ثقه یا فلان، صغرای آن برای ما این رجال چی هست؟ این که حجت نیست. می‌گویند خبر واحد ثقه درست است حجت است ولی صغرای آن برای ما معلوم نیست، ما از کجا می‌توانیم بفهمیم این ثقه بوده یا نبوده؟ این قول رجالیون هم که حدسیات است و مرسلات است و گفتند می‌گویند دیگر. خب فلذاست که قائل به انسداد می‌شوند، انسداد کبیر. میرزای قمی انسدادی است، بعضی از بزرگان معاصر از مراجع شاید هم قائل باشند، حالا مایل بودن‌شان که خیلی هست، احتمالاً هم شاید قائل باشند. خب ولی باب استنباط که منسد نمی‌شود که. بله روش استنباط تفاوت پیدا می‌کند، قواعد آن یک مقداری تفاوت پیدا می‌کند نه لا انسد باب الاستنباط. بله این جور باب استنباط منسد می‌شود برای این هم دلیل نداریم بر بطلان آن. کلاً باب انسداد بشود اما یک نوع آن منسد می‌شود خب نوع دیگر آن باز می‌شود و تازه اگر انسدادی بشویم یک مقداری مشکلات حل می‌شود، چون مظنه می‌شود حجت دیگر ...

س: اگر بگوییم اکثر فاکتر حجت است آن سخت‌تر می‌شود کما این که همان قائل معاصر می‌فرمایند ...

ج: بله؟

س: اگر بگوییم بنابر انسداد ظن اکثر فاکتر حجت است، آن‌طوری ...

ج: باشد ولی خیلی چیزها آدم ظن خیلی قوی دارد که فلذا دیدم یک مقاله‌ای یکی از دانشگاهی‌هایی که سابقه‌ی حوزوی داشت نوشته بود، نوشته بود برای حل مشکلات انسدادی بشوید. حالا مگر انسداد دست آدم است که بشود؟ واقعیت باید ببیند چی هست؟ خب وقتی که انسدادی شدی خیلی از این چیزها با مظنه می‌شود درستش کرد. حالا دلیل قاطع یا دلیل که دلیل قاطع بر حجیت آن باشد ممکن است نباشد به آن شکل؛ اما وقتی انسدادی شدی یا بنحو حکومت

یا بنحو کشف ما می‌گوییم مظنه حجت است. حالا مثلاً اختیارات ولی فقیه چقدر است؟ حالا یک‌وقت به آن شکل می‌خواهی یک اطلاقی پیدا کنی لفظی یا نمی‌دانم کذا پیدا کنی، یک‌وقت می‌گویی آقا می‌شود حکومت را بدهند دست یک نفر دست و پایش را ببندند؟ خب معلوم می‌شود به قول امام فی ما یرجع الی...، این هم که نسبت به امام می‌دهند ایشان ولایت مطلقه فقیه قائل است، بعضی‌ها پوزخند می‌زنند یا مسخره می‌کنند کلام ایشان را ندیدند و متوجه نشدند. ایشان می‌گویند که ولایت فقیه فی ما یرجع الی الحکومه هست و الا فی ما لا یرجع الی الحکومه نه ما دلیل نداریم، فلذا طلاق مرأه‌ی افراد نه، لا یرجع الی الحکومه که بخواهی سامان بدهی زندگی مردم را. یا اول ماه این لا یرجع الی الحکومه یا جهاد ابتدایی می‌گویند لا یرجع الی حکومه؛ اما فی ما یرجع الی الحکومه، می‌گویند آقا شما سامان بده به امور این مردم، بعد اختیاراتی که لازم هست برای سامان دادن به او ندهد، خب این نمی‌شود. یا یک جور حکومتی که همه دارند پیشرفت می‌کنند این نه، این می‌گویند ما در این حد که فقط ضروریات ولی دیگر نمی‌شود، خب این هم، می‌گویند آقا باشد خیابان‌ها همان‌جور باشد ولو اصحاب راضی نیستند الان ترافیک بشود، خب ماشین نخرید، پیاده بیاید بروید، با دوچرخه بیاید. خب می‌گویند آقا مگر می‌شود این بگویی حکومت اسلامی است بعد حاکمش به اندازه‌ی حاکم‌های دیگر که جامعه را پیشرفت می‌دهد، رفاه و آسایش می‌آورد چه می‌آورد، این می‌گویند نه، می‌گویند همان باید مثل عهد حجر زندگی کنیم چون ما بیشتر از این نمی‌دانیم. خب حالا این‌ها البته نمی‌خواهیم بگوییم فقط راهش همین انسدادی هست و الا از ادله هم استفاده می‌شود و این‌جوری نیست، اما خب کسانی که خب آن راه‌ها را خیلی برای‌شان مشکل است خب اگر انسدادی بشوند مظنه‌شان که می‌گویند ما مظنه که داریم بر این‌که این درست نیست و این درست است و حالا و جاهای دیگر و بعضی جاهای دیگر. خب این هم به خدمت شما عرض شود که فرمایش. بنابراین باید گفت در این موارد چون استصحاب مثبتات آن حجت نیست، ما استصحاب قهقرائی این‌که از روایات می‌توانیم استفاده کنیم یا نمی‌توانیم استفاده کنیم ان‌شاءالله بحث آن باید تک‌تک روایات که می‌خوانیم علی‌دُکرمان باشد که این هم محاسبه کنیم. ولی گفتم که در مورد لغت این بخصوص اگر از راه دیگری استفاده نکرده باشیم که دوری می‌شود؛ معانی الفاظی که در خود روایات استصحاب هست. بناء عقلاء هم که واضح نیست اگر قطع به عدم نداشته باشیم احراز وجود چنین بناء عقلائی را نداریم. زمان ائمه(ع) هم برای همین بوده که اطمینان داشتند نه این‌که

یک بنائی بوده در موارد شک واقعاً در مرئی و منظر معصوم با این که شک داشتند، مثل همان حرفی که مثلاً آقای آخوند زدند و امام شدیداً با آن مخالفت کردند و حق با ایشان است که آقای آخوند می گوید اگر شک کردیم یک کسی در مقام بیان هست یا نیست اصل بگوییم در مقام بیان است. امام می گوید کجا عقلاء چنین چیزی دارد که اگر واقعاً شک کردیم در مقام بیان است؟ بگویند همین جور بناء بگذارد. نه در مقام بیان بود یک ظهور حال است که از قرائن و شواهد و خصوصیات آدم متوجه می شود که الان در مقام بیان هست یا نیست. اما اگر یک جایی این چیزها نباشد و واقعاً شک می کند که این الان در مقام بیان این بود یا نه؟ در مقام اصل تشریع بود اصل مطلب را می خوایت بگوید؛ کجا بنا دارند عقلاء بر این که بگویند اصالة البیان؟ این جا هم همین جور است. واقعاً اگر عرف شک کرد که من نمی دانم این لغت معنایش این است یا نه در سابق، خب الان واقعاً کجا جزماً بر این بنا می گذارند که نه، سابقاً هم همین بوده معنایش؟

س: توی فرمایش آقای صدر که می گفت اگر هم زهل عنهم و غفل و مطمئن هم بودند لازم است بر شارع ینتبهوا علیهم، این لازمه اش وجود دارد واقعاً؟ یا اگر واقعاً هم این ها مطمئن بودند اما اگر اشتباه می کردند و این نبود و این طور نبود که عین آن که متأخر است عین متقدم باشد معنأ و ثابت باشد این باید انطباق می داد ائمه و ندادند. این را هم قبول دارید شما یا نه می گوید چون موضوع آن، کما این که فرمودید چون موضوعش؟؟؟ دیگر لازم نیست انطباق بدهند بر ما حجت است...

ج: تا دلیل چی باشد؟ اگر دلیل تان امر به معروف و نهی از منکر باشد نه این ها ظاهر هستند، منکری انجام ندادند. اما اگر دلیل این باشد که آن ها باید نشر شریعت بکنند، بیان وقایع بکنند، مبین احکام هستند و می بینند همگان دارند خلاف آن چیزی که.... همان ادله ی کلامی که می گوید باید حکم را بیان بکنی وقتی می بیند این با این عبارت بیان می کند آن ها یک جور دیگر دارند معنا می کنند ...

س: زمانی که این را نکردند، حضرت انطباق ندادند ...

ج: آن جا باید چکار کنند؟ اگر می بیند همه زاهل هستند، همه دارند قرآن را به جوری معنا می کنند که اصلاً معنایش این نیست ...

س: خب این پاسخ این چی هست؟

س: اصلاً سیره را قبول ندارند ...

س: پاسخ این چی هست؟

ج: پاسخ کدام؟

س: پاسخ این که شما می فرمایید ...

ج: نه می گویم چنین ظهوری نداشتند، اطمینان است، اطمینان به این که این آن جا هم که شکر ...

س:؟؟؟ آقا حالت غفلت و زهول یعنی اطمئن علی هذا المعنی دیگر، همین حالت آقای صدر؟؟؟

ج: نه اطمئن نه معنایش این نیست که اطمئن بهذا... زهول داشته که معنای حالا را مطمئن بوده می دانسته چی هست،

زهول داشته که قبلاً آیا به این معنا بوده یا نبوده؟ این می گوید قبلاً هم همین جور بوده ..

س: یعنی پس مطمئن است که این جور بوده دیگر ...

ج: نه

س: مطمئن است به؟؟؟ معنا ...

ج: نه نه ...

س: زهول از نظر شارع است حاج آقا ...

ج: چون التفات می خواهد، اصلاً از ...

س: زهول از چی هست؟

س: از نظر شارع است دیگ ...

س: زهول شارع یعنی همین دیگر، یعنی این که، آقا این را که الان من می فهمم، چه شک باشم چه زاهل باشد نسبت به

چی زاهل هستم؟ نسبت به این که آن معنا چی هست؟ ولی الان که می دانم معنای متبادر چی هست، نمی دانم سابق چی

بوده؟ می گویی دو حالت دارد یا شک هستی یا مطمئن هستی ...

ج: ببینید مکلف اذا التفتت الى حكم شرعي إما ان يحصل له القطع او الظن او الشك. اگر انسان ملتفت نباشد هیچ کدام از این ها برایش حاصل نمی شود یعنی قطع هم پیدا نمی کند، ظن هم پیدا نمی کند، شک هم پیدا نمی کند، اصلاً زاهل است ...
س: این اذا التفتت عرض کنم این اذا التفتت این معنایش این نیست که اگر لم يلتفت لم يوقن، این معنایش این است که اگر خواستی تقسیم ثلاثی بکنی اذا التفتت ...

ج: نه عجب است، نه همین ثلاثی درست است دیگر، همین دیگر یقین، اگر بخواهی یقین هم داشته باشی باید التفات داشته باشی.

س: آقا نمی شود التفات نداشته باشی ...

ج: نه نمی شود ...

س: نه دیگر نسبت به آن چیزی که غافل باشی نمی توانی ...

س: آقا التفات به شک اصلاً ندارد ولی مطمئن است ...

ج: نمی شود.

س:؟؟؟ لا يجتمعان هستند ...

س: بعد التفات را شما در مقابل زهول نگیرید اصلاً ...

ج: بله بله بعد الالتفات است، اصلاً توجه به حال قبل ندارد تا یقین نسبت به او بخواهد بکند شک کند، اصلاً توجه به ذهنش به حالت سابقه نیست که نسبت به او یقین داشته باشد یا شک داشته باشد ..

س: البته شما در مورد سیره فرمودید که این ها اصلاً اطمینان پیدا می کنند ..

س: آقا زهول را در مقابل این التفات چرا می گیرید؟ ما اصلاً این را بحث نمی کنیم ..

ج: نه، پس شک به حالت سابقه اصلاً نداشتند، زاهل بودند، یعنی کأنّ این کلام الان است، حواس شان نیست که این کلام قبل است می خواهیم معنا کنیم. همین، کأنّ این جوری است ...

س: یعنی حواس شان نیست که قال رسول الله في السنة الاولى ...

ج: بله، این که حالا این بر آن اساس نه ...

س:؟؟؟ خیلی عجیب است، نمی فهمند که قال رسول الله است ...

ج: چرا می فهمند ولی این که ممکن است زمان آن موقع با حالا فرق بکند، این اصلاً توجه به این توی ذهن شان نیست ...

س: آقا توجه ندارند یعنی چی؟ یعنی می گویند قال رسول الله یعنی این که پیغمبر این فرمایش را افاده کردند، می گویند

دیگر

س: ولی از تبدل آن زاهل است...

س: مثل ما قبل از طلبگی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پایان